تصنیف‌های عارف

ارشد تهماسبی

مؤسسه‌ی فرهنگی ـ هنری ماهور
تهران ۱۳۹۲

جدول انطباق حروف فارسی با حروف لاتین

فارسی	لاتین		
آ	â	د	d
او	u	ذ، ز، ض، ظ	z
ای	i	ر	r
اَ ـ عَ	a	ژ	ž
اُ ـ عُ	o	ش	š
اِ ـ عِ	e	غ	’
ب	b	غ ـ ق	q
پ	p	ف	f
ت ـ ط	t	ک	k
ث، س، ص	s	گ	g
ج	j	ل	l
چ	c	م	m
ح ه	h	ن	n
خ	x	و	v
		ی	y

فهرست

مقدمه ۱۱

درآمد ۱۹

تصنیف‌ها ۲۱

دیدم صنمی... (شور) ۲۳

آمان... (شور) ۲۷

نمی‌دانم چه در... (افشاری) ۳۱

نکنم اگر چاره... (افشاری) ۳۶

افتخار... (سه‌گاه) ۴۰

از خون جوانان... (دشتی) ۴۶

دل هوس... (ابوعطا) ۵۱

نه قدرت... (افشاری) ۵۸

باد فرح‌بخش... (بیات تُرک) ۶۴

گریه‌را به مستی... (دشتی) ۶۸

از کفم رها... (افشاری) ۷۶

چه‌شورها... (شور) ۸۱

شانه بر... (دشتی) ۹۰

رحم ای خدای... (بیات تُرک) ۹۵

امروز ای فرشته... (افشاری) ۱۰۰

گریه کن... (دشتی) ۱۰۳

تا رُخت... (بیات اصفهان) ۱۰۸

ای دست حق... (افشاری) ۱۱۳

باد خزانی... (افشاری) ۱۱۹

مقدمه

تصنیف، یا به‌عبارتی کلّی‌تر موسیقیِ ضربی با کلام، در فرهنگ موسیقی ما جایگاه ویژه‌ای دارد. از لالایی مادران در مناطق مختلف و آهنگ‌ها و تصنیف‌های روحوضی و کوچه‌بازاری گرفته، تا تصنیف‌های جدّی و مستحکم، هر یک نقشی در فرهنگ موسیقایی تک‌تک افراد این سرزمین ایفا کرده است. می‌توان ادعا کرد که تمامی افراد این مرز و بوم حداقل یک ترانه یا تصنیف ــ خواه کوچه‌بازاری، محلّی، سنّتی و... ــ را از بر دارند. گروه‌های مختلف مردم در محافل، سفرها و در طبیعت، همراه با ساز یا بدون آن، باهم هم‌نوا می‌شوند و تصنیف یا ترانه‌ای می‌خوانند و از خواندن آن به‌شوق و وجد می‌آیند و نیرو می‌گیرند. و این فقط عادت و ویژگی مردم ایران نیست، که در تمام نقاط دنیا چنین است، زیرا مردم با موسیقی‌ای که با کلام ترکیب شده باشد رابطه‌ای دیگر دارند.

بنابراین می‌توان گفت تصنیف (به‌صورت کلّی و عام) گلِ سرسبدِ موسیقی ایران است و جذابیّت آن از دیگر فرم‌های موسیقی ایرانی بسی بیش‌تر است. مردم بدون آن‌که موسیقی را به‌صورت جدّی یا حرفه‌ای بشناسند یا حتّا با نام موسیقی‌دانان یا سازندگان تصنیف آشنا باشند، با این فرم (تصنیف) ارتباط برقرار کرده‌اند و پیوند دارند. حداقل از نسل دههٔ ۲۰ تا ۴۰ کسی را نمی‌توان یافت که «عقرب زلفِ کجت» یا «امشب شبِ مهتابه» و یا «از خون جوانان وطن» را نشنیده باشد و یا نتواند آن‌را زمزمه کند. در این راستا همیشه تمبک‌نوازان که عموماً «ضربی‌خوان» نیز بوده‌اند نقشی به‌سزا در انتقال این فرهنگ داشته‌اند. بنابراین اعتبار تصنیف در میان مردم به‌دلیل جذابیّت آن بسیار زیاد است.

باید اذعان کرد در این زمینه هم، چون هر زمینهٔ فکری و هنری دیگر، ابتذال و کوته‌نگری نیز نقش خود را بازی کرده و مردم را از آشنایی با نوع درست و اصیل تصنیف بازداشته است. اساساً تا قبل از «علی‌اکبر شیدا» ابتذال در تصنیف‌سازی و ترانه‌سازی بسیار گسترده‌تر بود و مفاهیم و الفاظ غیرهنری و ناشایست در ترانه‌ها و تصنیف‌ها نقشی مهم و فراوان داشت. غیر از نمونه‌های معدود تصنیف‌های قدیمی، مردم تصنیفی نمی‌شناختند که در آن از مفاهیم و الفاظ زشت و حتّا «رکیک» خبری نباشد. تصنیف‌های شیدا که عموماً عشقی- عاطفی بودند باعث شد مردمِ خوش‌ذوق خیلی زود تصنیف‌های او را جایگزینِ تصنیف‌های مبتذل کنند.

در این میان مردم باذوق نیز با الهام از وقایع جاری اجتماعی و سیاسی و فرهنگی زمان‌شان به سرودن اشعاری می‌پرداختند که با وزن موسیقی همراه بود و چون معمولاً ابیات و واژه‌های آن ساده و کوتاه و ملودی آن روان و راحت بود، به‌سرعت انتشار می‌یافت و گاه به‌وسیلهٔ دیگران حک و اصلاح می‌شد یا اضافاتی در آن صورت

می‌گرفت. از این‌گونه، از کتاب از صبا تا نیما نوشتهٔ یحیی آرین‌پور نمونه‌ای نقل می‌شود[1]:

«یکی از این تصنیف‌ها تصنیف «لیلی» است که دربارهٔ کنت منت فرت ساخته شده و وی را به‌باد تمسخر و ریشخند گرفته است. ناصرالدّین‌شاه پس از بازگشت از فرنگ در سال ۱۲۹۶ هـ. ق. این شخص را به ریاست پلیس تهران منصوب کرد. کنت برای این‌که از هر حیث با ایرانیان هم‌رنگ گردد فرزندان خود را جامهٔ ایرانی پوشانده و نام دخترش را نیز لیلی نهاده بود. او به مقتضای شغل خود خانه‌های عمومی را بست و زنان هرجایی را در یکی از محلات شهر تمرکز داد و همین امر سبب شد که این تصنیف را برای او بسازند:

لیلی را بردند چال سیلابی　　بهش آوردند نان و سیرابی
لیلی گل است لیلی　　خیلی خوشگل است لیلی
لیلی را بردند دروازه دولاب　　براش خریدند ارسی و جوراب
لیلی را بردند حمام گلشن　　کنت بی‌غیرت چشم تو روشن
فلفل تندم لیلی　　دختر کنتم لیلی
لیلی ملوسه　　ننه‌ش عروسه　　آقاش...»

مسلماً چیزی که در این‌گونه تصنیف‌ها به آن توجّه نمی‌شده جنبهٔ هنری آن است، بلکه بیش‌تر هدف ادای مقصود بوده است این‌که به‌هردلیل باید به کسی توهین شود یا به‌باد تمسخر گرفته شود توجیه‌کنندهٔ واژه‌هایی چون: «سیرابی»، «بی‌غیرت»، «حمّام گلشن» و... است.

امروز ملودی این‌گونه تصنیف‌ها یا ترانه‌های کوچه‌بازاریِ مردم‌ساخته، معلوم نیست. متأسفانه تمام آنانی که به جمع‌آوری و ثبت این‌گونه ترانه‌ها پرداخته‌اند درصدد ثبت ملودی آن نبوده‌اند. آنان به گذر زمان و فراموش شدن ملودی توجّه نداشته و فقط به ثبت اشعار آن اکتفا کرده‌اند. باید تأکید کرد که معمولاً این‌گونه ترانه‌ها به‌وسیلهٔ موسیقی‌دانان ساخته نمی‌شد یا اگر نمونه‌هایی از این‌گونه به‌وسیلهٔ اهل موسیقی ساخته می‌شد به‌صورت مخفی و بدون ذکر نام سازندهٔ آن انتشار می‌یافت، چراکه گذشته از شأن موضوع، اندیشهٔ گرفتاری و سؤال و جواب سیاسی هم آنان را از افشای نام خود باز می‌داشته است. بنابراین به‌صورت مطلق باید سازندگان ترانه‌هایی از این نوع را بی‌نام و نشان دانست، زیرا سازندهٔ هیچ‌یک معلوم نیست.

غیر از گونه‌ای که ذکر شد، تصنیف‌های معدودی به‌صورت جدّی و در سبک تغزّلی عاشقانه (عموماً) قبل از علی‌اکبر شیدا ساخته شده‌اند که امروز نیز دارای ارزش هنری و اعتبار هستند. این‌گونه تصنیف‌ها نیز متأسفانه به‌دلیل عدم ثبت دقیق و یادآوری نام و نشان سازندگان آن‌ها، بی‌هویّت هستند. از این‌گونه می‌توان به تصنیف «همچو فرهاد بُوَد کوه کنی پیشهٔ ما» اشاره کرد. تعداد این تصنیف‌ها که امروز با عنوان «تصنیف‌های قدیمی» معروف‌اند بسیار زیاد است.

بخش دیگری از تصنیف‌های پراکنده امروز در دست است که دارای ارزش هنری است و سازندگان آن نیز

---

۱. آرین‌پور، یحیی، از صبا تا نیما، جلد دوّم، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۷، ص ۱۵۵.

معلوم‌اند، مانند تصنیفی به‌نام «بُتا بُتا» که به «سلطان خانم» نامی منتسب است که گویا از شاگردان «میرزاحسین‌قلی» بوده است. یا یکی دو تصنیف زیبا از «حسام‌السلطنهٔ مراد» مانند «ای کبوتر از آشیان کرانه کردی» یا «باد صبا بر گل گذر کن».

بنابر آن‌چه گفته شد تا قبل از «علی‌اکبر شیدا» نمی‌توان به کسی اشاره کرد که حداقل چند تصنیف ساخته و به‌عنوان موسیقی‌دانی «تصنیف‌ساز» مطرح باشد.

«علی‌اکبر شیدا» تحوّلی در این زمینه پدید آورد که انوار آن هنوز بر موسیقی ما پرتوافکن است، زیرا بعد از گذشت حدود یک قرن آثار او تازگی و زیبایی خود را حفظ کرده است و هنوز هم اجرا و عرضه می‌شود.

آثار شیدا فراوان است و تعداد زیادی از آن‌ها به‌خصوص در دوران قبل از انقلاب اسلامی به‌وسیلهٔ خوانندگان متعدّد اجرا و عرضه شده است. متأسفانه از تعداد دقیق آثار شیدا اطلاعی در دست نیست، زیرا علاوه بر آن‌که آهنگ آن‌ها ثبت نشده ــ جدا از تعداد اندکی که در مجلّه‌های موسیقی قدیم چاپ شده است ــ دیوان یا مجموعه‌ای از اشعار و تصنیف‌های او نیز در دست نیست.

«عارف قزوینی» در دیوان خود از شیدا به نیکی یاد می‌کند و به‌عنوان پیش‌کسوت احترامی خاص برای او قایل است و بعضی از تصنیف‌هایش را نیز در دیوان خود ذکر کرده است.

آثار چاپ شدهٔ شیدا و دیگر تصنیف‌سازان، فاقد آوانویسی اشعار در متن نُت‌ها است. بررسی این تصنیف‌ها و تطبیق شعر و آهنگ آن‌ها دشوار است، چرا که ممکن است در متن نُت یا ترتیب اشعار اشتباهی رخ دهد یا چیزی از قلم بیفتد. بنابراین اگر خوانندهٔ این آثار با آهنگ دقیق و کامل آن‌ها آشنا نباشد محال است بتواند ملودی و شعر را تلفیق کند. معمولاً در آثار چاپی قدیم (و جدید) اشتباه فراوان است و از این‌گونه موارد فراوان دیده شده است، از آن‌جمله یکی از آهنگ‌های بسیار زیبا است که در مجلهٔ موسیقی رادیو چاپ شده است. این تصنیف «مولود نبی» نام دارد و منتسب به شیدا است. نگارندهٔ این کتاب مدّت‌هاست در کار تلفیق آن وامانده است، چرا که به‌نظر می‌آید یا بخشی از اشعار اضافه است و یا قسمت‌هایی از آهنگ از قلم افتاده یا تکرار آن ثبت نشده است. نویسندگان این آثار چون خود به آهنگ و شعر آن‌ها آگاه بوده‌اند بدون دقّت لازم به کار ثبت پرداخته‌اند و گمان داشته‌اند که این آهنگ‌ها هیچ‌گاه فراموش نخواهد شد.

امروز با اتکا به دستگاه‌های صوتی این مشکل نمود کم‌تری دارد و آیندگان با شنیدن تصنیف‌های این روزگار مسئله‌ای نخواهند داشت. امّا مسلماً آهنگ‌سازان یا تصنیف‌سازان امروز آثاری دارند که ضبط نشده است یا هیچ‌گاه ضبط نخواهد شد، بنابراین وظیفهٔ فرهنگی و تاریخی آنان ایجاب می‌کند که کار مکتوب کردن آثار خود را به‌دقّت تمام و با ترتیب و تاریخ به‌انجام رسانند تا زحمت نسل‌های بعدی را کم‌تر کنند و ابهامی در این مورد به‌جای نگذارند. شایسته‌ترین شیوه آن است که آهنگ‌ساز یا تصنیف‌ساز خود در زمان حیات، آثارش را به چاپ برساند تا ابهام و شک در تحقیق را به حداقل برساند، از این حیث حداقل عارف قزوینی این امکان را داشته است تا در زمان حیات خود آهنگ‌هایش را نُت کند و مانند اشعار خود به چاپ برساند. درست است که نُت نمی‌دانسته امّا می‌توانسته است به دیگران توسّل جوید و از کمک آنان بهره‌مند شود. اهمال‌هایی از این گونه را تاریخ موسیقی هیچ‌گاه نخواهد بخشید. سال‌هاست آثار عارف اجرا و عرضه می‌شود امّا هرکدام به‌گونه‌ای و روایتی. او (عارف) حتّا در زمان حیات خود این غصّه را داشته است که دیگران (خوانندگان حرفه‌ای و نه مردم) آثارش را غلط می‌خوانند. در میان آهنگ‌سازان و

تصنیف‌سازان گذشته «محمّدعلی امیرجاهد» با دقّت و وسواس، آثار و تصنیف‌هایش را به‌چاپ رسانید و از این طریق کمک بزرگی به فرهنگ و تاریخ موسیقی ما کرد. تصنیف‌های او نیز در کتابش فاقد زیرنویس است، امّا چون با دقّت فراوان نوشته شده‌اند هیچ‌گونه مشکلی ندارند و اشعار به‌درستی با ملودی و آهنگ تطبیق دارند. برجسته‌ترین و معروف‌ترین تصنیف‌ساز موسیقی ما «ابوالقاسم عارف قزوینی» است که این مجموعه به بررسی آثار او اختصاص دارد. خوش‌بختانه از عارف دیوان اشعاری در دست است که بخشی از آن به تصنیف‌های او اختصاص دارد و چون در زمان حیات او چاپ شده است می‌توان با اطمینان بیش‌تری به آن استناد کرد.

عارف را می‌توان حساس‌ترین، مردمی‌ترین و باذوق‌ترینِ آهنگ‌سازان تاریخ موسیقی ایران محسوب کرد. آثار او جاودانه و در خاطرها نقش بسته است. باید ادعا کرد که پس از گذشت شصت یا هفتاد سال هنوز آهنگ‌سازی پیدا نشده است که با ذوق و لطافت عارف تصنیف بسازد. یکی از علل عمدهٔ زیبایی تصنیف‌های او این است که خود هم شاعر و هم آهنگ‌ساز تصنیف‌هایش بوده است. سه تصنیف‌سازی که نام‌شان در تاریخ موسیقی جاودانه است (شیدا، عارف، امیرجاهد) دارای این خصوصیّت بوده‌اند عارف خود در این خصوص می‌گوید:

طبیعت هنر داد بر من چهار که آن چار در صفحهٔ روزگار
ندادست و ندهد ازین پس دگر به‌تنهایی آن چار بر یک نفر

عارف در این دو بیت اشاره به شعر، آهنگ، صدا و خط خود دارد. استاد ابراهیم باستانی پاریزی دو هنر یا موهبت دیگر نیز برای عارف قایل شده است: «عارف قزوینی از شعرایی است که من دلباختهٔ ذوق و حالت اویم هم خداوند پنج قسمت به این مرد داده بود که به هر کس حتی یکی از این موهبت‌ها را بخشیده بود می‌بایست سعادت ابدی داشته باشد: روی خوش، آهنگ خوش، خط خوش، شعر خوش، نثر خوش. [البته استاد پاریزی توجّه نکرده‌اند که آهنگ خوش خود شامل دو هنر یا موهبت است: خوانندگی و آهنگ‌سازی عارف] اما خود او می‌گوید:

محیط گریه و اندوه و غصه و محنم کسی که یک نفس آسودگی ندید منم[1]

امّا آسودگی ندیدن و غصه‌بار بودن عارف خود داستانی است و حکایتی، تنها اگر در این مورد به دوستان ازدست‌رفتهٔ او در زمان حیاتش (که چندان طولانی هم نبود) اشاره کنیم کافی است که پشت هر انسان چون کوهی را خم کند، به‌خصوص درمورد عارف که دارای زن و فرزند و خانواده هم نبوده و همیشه اتکا به دوستان وفادار و خوبش داشته است. اوّلین آن‌ها کُلنل محمّدتقی‌خان پسیان است که عارف در زندگی به‌هیچ کس به‌اندازهٔ او ارادت نداشته و تصنیف معروف «گریه کن» را در سوگ او ساخته است. «فرخ» از سیاستمداران عصر پهلوی گوید: «بیچاره عارف را دو چیز نابود و از زندگی ساقط کرد به‌طوری که سر به کوه و بیابان گذاشته بود و کم‌تر در مجالس عمومی دیده می‌شد و آن دو چیز یکی مرگ کُلنل بود و آن دیگری ضربهٔ «عارف‌نامهٔ» ایرج [شاعر نامدار، ایرج‌میرزا] و چنان کاری و عمیق بود که

---

۱. باستانی پاریزی، محمّدابراهیم، نای هفت‌بند، چاپ سوّم، انتشارات عطائی، ۱۳۵۷، ص ۳۵۸.

عارف می‌گفت: «توهین ایرج مرا پیر کرده است و بالاخره هم مرا خواهد کُشت.»[۱]

چند تن از دوستان نزدیک عارف در زمان حیات او دست به خودکشی زده‌اند و بر بار غم و اندوه عارف افزودند و او را به زندگانی و همه‌چیز ناامیدتر کردند. عارف خود می‌گوید:

«ــ در بهار سال ۱۳۲۹ هـ. ق. محمّدرفیع‌خان خود را کُشت.[۲]

ــ این غزل به‌نام دوست خودم مرتضی‌خان بهشتی قزوینی که آدم درست‌کاری بود و آخر خود را کُشت گفته شده است. (۱۳۲۸ هـ. ق.)[۳]

ــ سوّمی عبدالرحیم‌خان، جوان ۲۵ ساله‌ای بود... کارش بفرونت کشید خود را در قصر کُشت.[۴]

ــ نمی‌دانم بر من چه گذشت آن‌روزی که در خیابان اُپرای استانبول شنیدم در ایران او را [حسین‌خان لله] وثوق‌الدوله به دار زد.[۵]

ــ غزل راجع به حبیب‌الله‌خان پسر شرافتمند و باناموس آقامیرزاسلیمان‌خان متخلص به میکده که در سال ۱۳۴۱ هـ. ق. در طهران انتحار نمود.»[۶]

دست تقدیر چه برای عارف تدارک دیده بود که چنین دوستان و یارانش را در مقابل چشمش پرپر می‌کرد؟ پس بی‌سبب نیست که می‌گوید: «گریه کن که گر سیل خون‌گری ثمر ندارد.» باری در مورد شرح حال خود چنین می‌گوید: «اسمم ابوالقاسم تولّدم در قزوین پدرم ملّاهادی وکیل می‌توانم بگویم نطفهٔ من به بدبختی بسته شده است.»[۷]

دکتر ابراهیم باستانی پاریزی می‌نویسد: «رندترین شاعر قرن اخیر ما عارف قزوینی است اصلاً اهل «رودبار محمّدزمان‌خانی» و از طایفهٔ کله‌بزی‌ها و مراغی‌ها بود خودش می‌گوید: مادرم هنگام زدوخورد با پدرم در میان دشنام پدرم را «کله‌بزی» می‌خواند و کلمه کله‌بزی بعد از هر دشنام تکرار می‌شد.»[۸]

دوران کودکی او به شهادت خودش در میان دعوا و مرافعهٔ دایمی پدر و مادر سپری شد. دکتر رضازاده شفق می‌نویسد: «از قراری که از اظهارات شفاهی و یک قطعهٔ عارف معلوم می‌گردد شاید تولّدش در حدود ۱۳۰۰ هـ. ق. باشد.» [برابر با ۱۲۶۰ شمسی][۹]

در کتاب روزشمار تاریخ ایران آمده است: «در روز ۲ بهمن [در روی سنگ مزار عارف در همدان تاریخ وفات او ۱۳۱۲ شمسی آمده است] عارف قزوینی شاعر بزرگ معاصر در همدان در سن ۵۲ سالگی [استاد پاریزی سن او را ۵۳ سال ذکر می‌کند] درگذشت.»[۱۰]

بنابراین درمورد سال تولّد عارف دو روایت هست، یک قول تولّد او را ۱۲۵۹ شمسی و قول دیگر ۱۲۶۰

---

۱. عارف قزوینی، میرزا ابوالقاسم، کلیات دیوان، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۱، ص ۱۶۹.
۲. همان، ص ۱۹۶. ۳. همان، ص ۱۹۲.
۴. همان، ص ۶۷ ۵. همان، ص ۶۹
۶. همان، ص ۲۶۳. ۷. همان، ص ۶۴
۸. باستانی پاریزی، محمّدابراهیم، حماسهٔ کویر، جلد اوّل، نشر خرّم، ۱۳۷۱ ص ۵۳.
۹. عارف قزوینی، میرزا ابوالقاسم، کلیات دیوان، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۱، ص ۶۴.
۱۰. عاقلی، باقر، روزشمار تاریخ ایران، جلد اوّل، نشر گفتار، ۱۳۷۲، ص ۲۷۶.

شمسی ذکر می‌کند.

سرگذشت عارف را می‌توان به‌تفصیل در دیوان او مطالعه کرد، امّا آن‌چه از خصوصیّات بارز عارف است عاشق‌پیشه‌گی اوست در دوران جوانی و ناامیدی در میان‌سالگی.

عارف در سراسر زندگی خود همیشه صراحت داشت و این حداقل در تصنیف‌های اجتماعی ـ سیاسی او به‌خوبی مشهود است. او بدون هراس هرآن‌چه را که فکر می‌کرده به‌زبان می‌رانده تا جایی که صراحت او گاه باعث رنجش دوستان و یارانش می‌شده است. در تفکّر و عملکرد سیاسی خود بسیار احساساتی بود تا جایی که گاه خود به‌زودی از تابع جریانی شدن یا از شخصی جانبداری کردن پشیمان می‌شد و رویه‌ای دیگر اتخاذ می‌کرد. رضازادهٔ شفق در این‌باب می‌نویسد: «جنگ عمومی درگرفت البته عارف بالطبع! تابع جریان سیلی می‌شد که عناصر ملّی در آن زیادتر بود و چون احساسات ملّی در ایران در شروع جنگ بر ضد درندگی‌ها و سیاست روس و انگلیس بود پس عارف نیز متحسس بدین حس شد و با مسافرین حدود غربی [کرمانشاه] هم‌سو گشت و بعد آخر کارش به استانبول افتاد. این‌بار گویا عارفِ «زودباور» امیدهای تازه در دل کاشته و حتی تصنیفی در اتحاد اسلام که در آن روزها مُد شده بود ساخته و در آن «کعبه یک خدا یک کتاب یک» گفته بود.»[1]

دیگر تعلّق او به «سیّدضیاءالدّین» بود که به این منظور تصنیفی نیز ساخته است (ای دست حق پشت و پناهت بازآ)

در دوران مهاجرت از قزوین به تهران آوازهٔ شهرت‌اش به دربار کشیده می‌شود و مظفرالدّین‌شاه حکم می‌کند «نوکرِ درب‌خانه» شود. یکی از مسائل زندگی عارف در طی نزدیک دوسال آزاد شدن از مخمصه و گرفتاری دربار و درباریان و اشراف بوده است تا بالاخره به هر ترفندی شانه از زیر بار این ننگ خالی می‌کند و می‌شود عارف آزادی‌خواه و مشروطه‌خواه تا جایی که به «شاعر ملّی» معروف می‌شود.

«عارف در تمام این مدّت به نان و پنیری قانع بوده و گاهی نیز از آن محروم گشته... به‌رغم این‌ها عارف هرگز شعر سفارشی و فروشی نسروده و همواره با آزادی‌خواه‌ترین فرقه‌های ایران قدم زده است.»[2]

این نکته به‌خوبی از تصنیف‌های عارف هویدا است. عارف یا تصنیف وطنی ـ سیاسی ساخته و یا تصنیف «عشقی» و در هر دو مقوله هم بی‌باک و تندرو بوده است. اگر عاشق می‌شده عاشق دختران شاه «تاج‌السلطنه» و «افتخارالسلطنه» می‌شده و برای آنان تصنیف می‌ساخته است. چه باک؟ تصنیفِ عارفِ مقبول و مشهور هم که معلوم است ظرف چند روز زبان‌زد همه می‌شود و به دربار هم می‌رسد. باز هم چه باک و در سیاست:

«قالی مشروطه زیر پای بختیاری پهن شده بود و در این تحویل و تحول عارف بی‌نوا گویا باورش شده بود که در اثر مشروطه کار به‌آن‌جا رسیده است که می‌تواند مثلاً در پارک «مسعودیهٔ» ظل‌السلطان آواز بخواند و در آن بگوید:

پلیس مخفی نابود و محتسب به قمار — به‌خواب شحنه، عسس مست و دزد در کار است
توصحّت عمل از دزد و راهزن مطلب — از آن‌که مملکت امروز دزد بازار است
بگو به عقل منه پا بر آستانهٔ عشق — که عشق در صف دیوانگان «سپهدار» است

---

۱. عارف قزوینی، میرزا ابوالقاسم، کلیات دیوان، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۱، مقدّمه.
۲. همان، ص ۶۰

غافل از آن‌که گماشتگان «سپهدار»، ــ بچه‌گیلک‌ها ــ دک و دهن عارف را چنان خورد خواهند کرد که خودش بنویسد: به‌واسطهٔ کتکی که بعد از آن نمایش خوردم دو ماه در رختخواب خوابیدم.»[۱]

دکتر باستانی پاریزی می‌افزاید «این واقعه به سال ۱۳۳۳ هـ. ق. اتفاق افتاده بود. بعدها سپهدار خانه‌ای خرید و به عارف بخشید که جبران این ظلم شده باشد هرچند عارف نپذیرفت.»[۲]

این‌هم از مناعت طبع او. عارف در تمام عمر بی‌چیز و نادار بود و در اواخر عمر در تنگدستی و فقر کامل در «دره مرادبیگ» از قرای همدان بی‌زن و فرزند و بی‌یار و یاور با تنها مونسش که سگی بود گذران می‌کرد. و اگر یاریِ از روی صفای بعضی از دوستان وفادارش نبود خیلی قبل از آن احتمالاً از گرسنگی بدرود حیات گفته بود: عاقبتِ عارف «شاعر ملّی»!

صورتی از ماترک عارف در مجلهٔ آینده،[۳] به چاپ رسیده است که خواندنی است. آن‌چه از او مانده است عبارت است از چند قالیچه، سماور، بسقاب، قاشق و چنگال، چمدان، گلدان، استکان و...

استعداد عارف از سنین نوجوانی به‌ثمر رسید. او اوّلین تصنیفش را که بسیار هم زیباست در ۱۸سالگی ساخت. که هنوز هم از شاهکارهای تصنیف‌سازی به‌شمار می‌رود. خود می‌گوید: «اغلب غزلیات سعدی را در کودکی حفظ داشته و همان اوقات هم گاهی شعر می‌ساختم ولی تا سفر استانبول گمان ندارم مسودهٔ غزلی را نگه داشته باشم ولی بعد از مراجعت کمتر وقتی شده است اگر یک شعر هم ساخته آن‌را از خود دور کرده باشم ولی آن‌چه را در قسمت اوّل جوانی که بهار زندگی است در قزوین ساخته‌ام به‌کلّی فراموش کرده و از بین رفته است.»[۴]

در جایی دیگر می‌نویسد: «... دارای حنجرهٔ داودی بودم...» مرحوم حسینعلی ملاح در سلسله‌مقالاتی که در مجلهٔ موسیقی رادیو نوشته بر او خرده گرفته است که شایسته نیست انسان در مورد خودش چنین چیزی بگوید. امّا گویا عارف حق داشته و تأثیر شگرفی بر شنوندگانش می‌گذاشته است. البته این تأثیر فقط در صدای او نبوده بلکه حس قوی و شیفتگی او و احاطه‌اش در موسیقی و کارش موجب تأثیر فراوان در شنوندگانش می‌شده است. می‌توان گفت هیچ‌کدام از خوانندگان هم‌عصر عارف شهرت و اقبال او را نداشته‌اند.

«آقای دکتر عیسی صدیق‌اعلم روایت می‌کرد که وقتی عارف قزوینی در یک مجمع خیریه در لاله‌زار کنسرتی می‌داد (قبل از کودتای ۱۲۹۹) چنان جمعیّت را مسخّر کرده بود که اگر فرمان می‌داد بروید فلان‌جا را خراب کنید همه راه می‌افتادند.»[۵]

تصنیف‌های عارف چون اکثراً در وصف حال و اوضاع زمانه بود، به‌خصوص در ترکیب با غزل‌هایی که برای آواز انتخاب می‌کرد، همگی تأثیر به‌سزایی در مجامع آن‌روز داشت. عارف از اوّلین کسانی است که در ایران کنسرت برگزار می‌کند و به جنبهٔ غیرمجلسی بودن و مردمی بودن آن تأکید می‌ورزد. کنسرت‌های او همیشه پُررونق و پُرازدحام بود.

عارف در مورد تصنیف و تصنیف‌سازی، عقیده داشت که تصنیف نباید تحریر داشته باشد تا مردمی که صدا و

---

۱. باستانی پاریزی، محمدابراهیم، حماسهٔ کویر، جلد اوّل، نشر خرّم، ۱۳۷۱ ص ۲۷۸.
۲. همان.
۳. مجلهٔ آینده، سال هجدهم (مهر ـ اسفند ۱۳۷۱) شمارهٔ ۷-۱۲، ص ۴۱۵.
۴. عارف قزوینی، میرزا ابوالقاسم، کلیات دیوان، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۱، ص ۷۶.
۵. باستانی پاریزی، محمدابراهیم، حماسهٔ کویر، جلد اوّل، نشر خرّم، ۱۳۷۱ ص ۵۹۸.

تحریر ندارند بتوانند به‌راحتی از پس اجرای آن برآیند. استاد عبدالله دوامی نقل می‌کند:[1] «هنگام خواندن یکی از تصنیف‌های عارف (نمی‌دانم چه در پیمانه کردی) تحریر داده است و عارف به‌حالت قهر با او درگیر شده است که چرا تحریر می‌دهد. اما خوانندگان آن‌زمان به این نکته توجّه نداشته و به‌عادت مرسوم تصنیف‌ها را معمولاً با تحریر ادا می‌کرده‌اند یا در خواندن ملودی آن دقّت لازم را به‌خرج نمی‌داده‌اند.» عارف می‌گوید:

«از دلتنگی‌های من یکی این‌که در همین دورهٔ زندگانی خود من آن‌چه را که به‌نام من می‌خوانند اغلب غلط است فقط چند نفری که اوّل آن شکرالله‌خان است به‌واسطهٔ این‌که اغلب در موقع ساختن تصنیف با من بوده‌اند توانسته‌اند از عهدهٔ آن برآیند.»[2]

در مورد تصنیف‌سازی خود می‌گوید: «نه‌تنها فراموشم نخواهد شد بلکه معاصرین دورهٔ انقلاب نیز هیچ‌وقت از خاطر دور نخواهند داشت که وقتی من شروع به ساختن تصنیف و سرودهای ملّی و وطنی کردم مردم خیال می‌کردند تصنیف برای ج... دربار یا «ببری‌خان» گربهٔ شاه شهید است».[3] او همواره به رشد موسیقی و ارزش نهادن به این هنر والای مردمی فکر می‌کرد و با صداقت در اندیشهٔ گسترش و اشاعهٔ موسیقی بود.

---

۱. برنامهٔ رادیویی گلچین هفته ویژهٔ عارف قزوینی.
۲. عارف قزوینی، میرزا ابوالقاسم، کلیات دیوان، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۱، ص ۳۳۴.
۳. همان، ص ۳۳۱.